یادی از رفیق صفرخان

به مسعود بهنود که علیرضا نوری زاده و ناصر مستشار هم بخوانند

رفیق صفر قهرمانیان (صفرخان) درگذشت، خبری بود تاثرانگیز و ملال آور برای همه نیروهای مترقی و مبارز بخصوص نیروهای چپ و کمونیست. وقتی به زندگی سراسر مبارزاتی او می نگریم، وقتی می بینیم که او رکورد دار زندانی سیاسی در جهان است ، که تنها کسی است که با تحمل ۳۲ سال از عمر خود در زندان های ستم شاهی رژیم گذشته بیشترین مدت زندانی بودن سیاسی را به نام خود ثبت کرد، به حدی در خود احساس غرور و بالندگی می کنیم که از تصور بیرون است. آخر مگر نه او کمونیستی مومن و مبارز بود؟ آخر مگر او نبود که در زندان به زندانیان سیاسی بخصوص جوانان درس جرأت و شجاعت می داد و می گفت شاه باید برود تا ما آزاد شویم یا می گفت بچه ها ملت باید بیایند و ما را آزاد کنند و من صدای پای ملت را می شنوم، همین دل دادن های او بود که زندانیان سیاسی را به مبارزه و پایداری و مقاومت وادار و امیدوار می کرد و زندانبان هاو شکنجه گران را عصبانی تر!

پس از درگذشت صفرخان، دوست و دشمن، کمونیست و غیرکمونیست، در مجالس و نشست های مختلف از او با احترام یاد کردند، چون او برای همگی بخصوص آنها که در رژیم گذشته زمانی گذارشان به زندان افتاده بود و از سفره های کمونی صفرخان، لقمه ای نوش جان کرده بودند محترم و قابل ستایش بود. اما در بین این همه ستایش و تعریف شنیدیم نغمه ناخوشایندی از شخصی که مترصد است تا مبارز صاحب نامی بمیرد و او پشت سرش شروع به ناسزا گوئی کرده و عقده های خود را خالی کند بلند شده است. این شخص کسی جز مسعود بهنود نیست که درنوشته ای به دانش سیاسی صفرخان توهین کرده و نوشته است «اگر بگویم از سیاست چیزی نمی دانست گزافه نگفته ام» . برای نگارنده این سطور این فکر پیش آمد که از مسعود بهنود با آن سوابق آنچنانی بعید نیست که دست به چنین کاری بزند اما برای صفرخان دیگر چرا؟! آخر صفرخان درست همان سالی که مسعود به دنیا می آید به زندان می افتد و موقعی که از زندان آزاد می شود مسعود از مرز ۳۲ سالگی گذشته و به قول معروف ریشش درآمده و به روایت ایرج وامقی دیگر آن (جوان خوش رو) نبود و اصولا صفرخان اهل این حرفها نبود ، فرق او با انجوی شیرازی از زمین تا آسمان بود.

پس موضوع چه می باشد؟ بر اساس اصل علت و معلولی حتما باید دنبال علتی بود که مسعود را وادار به این خزعبلات و لاطائلات کرده است. خیلی تحقیق کردم تا سرنخی بدست آورم که همینطور هم شد. به گذشته فکر کردم ، به سال های ۱۳۳۲ و پس از آن، به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت ملی و مردمی دکتر مصدق در زمانی که مسعود ۷ ساله بود، موقعی که زندان ها پر بود از کادرها و اعضای حزب توده و آن آزمایش بزرگ که عده ای از اعضای کمیته مرکزی حزب و حتی از اعضای رهبری حزب با کوچکترین فشاری که بر آنها آمد بریدند. دیدم که مسعود بهنود در این مقطع می گوید «پدر من یک توده ای ساده و نادم و پشیمان بود و ۲ روز پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شد» که البته در مورد عضو ساده بودن عبدالحسین بهنود پدر مسعود می شود شک کرد زیرا موقعی که عموی کوچکتر او از ترس اعدام به شوروی فرار می کند نمی توان به همین سادگی قبول کرد که پدرش در حزب عضو ساده ای بود. آن هم کسی که قبل از توده ای شدن از زمره یاران کسروی در «باهماد آزادگان» بوده است. زمانی که عده کثیری از اعضای مؤمن و مبارز و جوان حزب سخت ترین شکنجه ها را از طرف سرهنگ زیبائی و دیگر شکنجه گران تحمل می کردند این بریدگان نادم و

پشیمان طبق دستور و خواست فرمانداری نظامی سرتیپ تیمور بختیار و ماموران زندان ، در زندان دست به تهیه و چاپ نشریه ای زدند به نام «عبرت» که وظیفه اش تکمیل شکنجه هایی بود که توسط سرهنگ زیبائی ها و خرس معروف لشگر ۲ زرهی به کسانی که سر موضع خود بودند اعمال می شد. در این زمان صفرخان ۷ سال بود که در زندان به سر می برد.

موقعی که رهبران حزب از قبیل دکتر یزدی و بهرامی هنوز پایشان به زندان نرسیده نادم و پشیمان و عبرت نویس می شدند، صفرخان قهرمانانه در مقابل همه شداید ایستادگی می کرد و در واقع سدی سترگ بود در مقابل عبدالحسین بهنود و دیگر توابان و عبرت نویسان آن زمان. خوب چه انگیزه ای بهتر و بزرگتر از این برای مسعود بهنود وجود دارد که از صفرخان پس از درگذشتش انتقام ضعف و زبونی پدرش را بگیرد.

پسر کو ندارد نشان از پدر تو بیگانه خوانش نخوانش پسر

مسعود بهنود در نوشته ای در نشریه کیهان هوایی شماره ۱۰۵۴ تحت عنوان «خوشا به شرف آنها که انقلاب منقلب شان کرد» می نویسد «ما خجلت زده و بدهکاران آن جانهای عزیزیم که در سیاهچال های آن سفاک و رژیم منحوس اش به راستی زجر کشیدند و سرانجام نیز در انقلابی پرشکوه، کاخ اش را بر سرش خراب کردند...» و یا اینکه تکرار می کند «... باز خوشا به شرف آنها که انقلاب منقلب شان کرد» خوب حالا این سئوال پیش می آید که آیا صفر قهرمانیان با کشیدن ۳۲ سال زجر درزندان که در زندانی کشیدن ، مقاومت و شهامت گوی سبقت را از همگان ربود، جزو آن جانهای پاکی که درسیاهچال های آن سفاک براستی زجر کشیدند هست یا نه؟ اگر نیست پس چه کسانی بر او ارجحیت دارند، اگر هست پس شرف آقای مسعود بهنود کجا رفته که چنین ناسزائی به چنین کسی روا می دارد، باید گفت خوشا به حال آنها که شرف دارند.

نوشته مسعود بهنود آدم را یاد کتاب با شرفها نوشته عماد عصار می اندازد و این مطلب از آن نقل می شود «بی شرفی که قول شرف می دهد» این سرفصل قسمتی از کتاب مزبور بود که در آن شخصی که از شرف و شرافت بوئی نبرده بود به دختری قول شرف می داد. حال حکایت نویسنده ای است که زمانی به (جوان خوش رو) معروف بود، یا در جای دیگر یعنی در مصاحبه ای با شاهرخ تویسرکانی سردبیر مجله دنیای سخن (که در شماره ۵۵ مجله دنیای سخن چاپ شده) می گوید «هنوز نسل ما یک عذرخواهی به رجال یک قرن اخیر بدهکار است». این شخص که عاری از شرف است و انقلاب منقلب اش نکرده خواهان عذرخواهی از رجال یک قرن اخیر است ، ولی کسی که ۳۲ سال از عمرش را به جرم عدالت خواهی و آزادی طلبی در زندان های همین رجال گذراند، در جهت خوش خدمتی به همین رجاله ها به باد تهمت و ناسزا می گیرد. آقای بهنود، ناسزاگویی به صفرخان اولین و آخرین ناسزاگوئی شما نمی باشد. در مورد هر بزرگی که بخصوص مورد توجه حاکمیت نباشد شما ناسزا گفته و خواهید گفت.

علیرضا نوری زاده

همزمان بانوشتن مطلب پیش رو ، در اینترنت دنبال موضوع دیگری بودم که برحسب تصادف به نوشته های دونفر دیگر برخورد کردم. ازروی «خوش شانسی» ویا از بدحادثه هر دو نفر از قماش مسعود بهنود هستند. اولی علیرضا نوری زاده و دومی ناصر مستشار نام دارد.

علیرضا نوری زاده که سالهاست بعنوان یک خبر فروش در کسوت خبرنگار درآمده مطلبی چنین ناجوانمردانه در مورد رفیق صفرخان نگاشته است :

«کار بجایی رسید که یک **قاتل خیانتکار** که در جریان سلطه کوتاه **فرقه دموکرات آذربایجان** بر این خطه عزیز از خاک ایران، با **اره دو افسر وطنپرست** هموطن را تکه تکه کرده بود، به لطف حماسه پردازی های رفقا در روزنامه کیهان که دربست در اختیار وابستگان حزب طرازنوین طبقه کارگر بود، به قهرمان ملی تبدیل شود».

خواننده ملاحظه می کند که نوری زاده گوی سبقت را از همقطاران ساواکی اش هم ربوده است. باوجودیکه صفرخان ۳۲ سال دراختیار ساواک شاه قرار داشت ، آنها هرگز نتوانستند چنین اتهامی را ثابت کنند. ازاینرو صفرخان بعد از پنج سال منتظر اعدام ماندن سرانجام از مرگ نجات یافت. صفرخان درهنگام زنده بودنش در مورد کشته شدن سرهنگ معین آزاد بارها اظهار نظر کرد و اصل واقعه رادرخاطراتش چنین بیان داشته است «من زمانی‌که از ساختمان فرمانداری خارج شدم جنازه سرهنگ معین آزاد نقش زمین بود، او مرده بود. گرچه من دارای اسلحه بودم ولی هیچگونه نقشی در کشته شدن او نداشتم».

علیرضا نوری زاده که دوران طولانی از زندگی خودرا درخدمت ساواک شاه گذرانده ، روزها در بین محافل روشنفکری به خبرچینی اشتغال داشته و شبها در هتل تهران پالاس با همکاران ساواکی اش نقشه نفوذبیشتر در بین اپوزیسیون راتمرین می کرده ادعا می کند: صفرخان نه فقط سرهنگ معین زاد که «با **اره دو افسر وطنپرست** هموطن را تکه تکه کرده بود»؟!

اگر چه سوابق نوری زاده بر همگان آشکار است اما همین بس که این اظهارات شرم آور را کسی بر زبان رانده است که پس از قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ تحت سلسله مقالاتی بنام « انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و رهبر انقلاب ، آیت الله خمینی» کوشش بسیار کرد تا چاکری خودرا به خمینی وبارگاهش ثابت کند. نوری زاده در بخشی از نامه های ارسالی به خمینی چنین نگاشته است:

«**رهبر بزرگوارمن** ! روزهای سردوتلخی بودکه از سرماو وحشت در پشت تاریکی هاپنهان می شدیم. روزهائی بود که رژیم طاغوتی نفسمان را بریده بودو هیچگونه نمی توانستیم فریاد هایمان رابه گوش فریاد رسی برسانیم. روزهای سیاهی بود که دل هامان از رسیدن فروغی هرچند کم نور، مأیوس شده بود و دیگر امیدنداشتیم که صبح صادقی را بنگریم و برطلوعی دوباره چشم بیانداریم .

رهبر بزرگوارمن ! روزی که شمارا از شهر ما حرکت دادند، پدر هاومادرها می گریستند و نسل تلخکام ما ، باگریه پدرو مادر همراه می شد که گفته بودند، سپیده از ملک ما رخت بر بست و نور و نوازش از دیارمان پرکشیدو ...ما می دانستیم اگر آقابازگردد، نور وسپیده و سبزی به سرزمین مان بازخواهدگشت... نسل ما پس از شما رشد کرد و به جوانی رسید. زمزمه ای که بارفتن شما خاموش شده بود ، باردیگر روی بستر جوانی ما متولد شد و طنین خوش یافت... وقتی به زیارت مرقد مولا علی آمده بودیم خدمت شمارسیدیم وشما به ما مژده پیروزی فتح قریب را دادید... وقتی قلم برکاغذمی گذاشتیم ، آنقدر با کلمات بازی می کردیم تا شاید بتوانیم مفهومی از شهامت وسیاست شمارا ارائه کنیم و...».

براستی که فقط یک عنصر چند چهره ای نظیر علیرضا نوری زاده می تواند در وصف یکی از خوفناک ترین چهره های معاصر قرن بنام خمینی چنان بنویسد و در مورد قهرمانی بنام صفرخان نیز چنین اظهار نظر کند.

بهنود و نوری زاده و بازتولید آنها در خارج از کشور(ناصر مستشار)

گویند بچه کلاغ از کلاغ بدتراست . این داستان را شنیده بودم ولی کمتردیده بودم. ناصر مستشار نامی که درزیر شرحی راجع به او می نویسم ، یکی از شاگردهای کودن بهنود و نوری زاده می باشد. وقتی هجویات وی را درمورد اکثر جریانات اپوزیسیون درسایت ایران فردا تحت نام « **انگار آرزوی اتحاد همه با هم را به گور خواهیم برد**» خواندم دچار تعجب شدم. مجبورشدم از دوستانی که بیش از من درمورد این قبیل افراد اطلاعات دارند برای شناخت وی کمک بگیرم. از اکثر کسانی که سئوال کردم هیچکس نظر مثبتی نسبت به وی نداشت ، بعضی ها گفتند وی به رژیم اسرائیل مربوط است و عده ای هم گفتند مواظب باش باجمهوری اسلامی ایران سر وسر دارد. بهر تقدیر آینده نقاب از چهره این عنصر مرموز نیز خواهد گشود. وی درمقاله اش پس از پرخاشگری به جریانات اپوزیسیون، بدون ارائه هیچگونه دلیل ، مدرک و یا سندی درمورد ادعاهایش، اتهاماتی رابه بعضی از جریانات از جمله به «اقلیت » ویکی از رفقای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که نگارنده ، ایشان را از دور و نزدیک می شناسم وارد کرده است . مستشار بدون داشتن اطلاعات کافی پیرامون افرادی که خودرا «مدافع» آنها دانسته و بدون آگاهی از مناسبات افراد با سازمانهایشان به درج مطالب کذبی دست زده است. وی نوشته است: «خانم مستخدمی بنام زهرا علیزاده در مدرسه از طریق خانم توکلی هوادار اقلیت شده است و به جوخه اعدام سپرده شده است . فاطمه توکلی در بیمارستان بستری است و نیازمند یاری می باشد. در مقابل رنج آنها که شرح دادم اما دسته دسته هواداران قدیمی اقلیت پاسپورت ایرانی گرفته اند واز کشورهای مختلف اروپای غربی به ایران رفت وآمد می کنند ؛ بی آنکه یادی از آن عزیزان بنمایند!! همه اینها در حالیست که بعد از دعوا وکشتار در درون اقلیت در کردستان عراق به سال ۱۹۸۶ که منجر به از هم پاشیدگی آن سازمان انجامید یکی از طرف های دعوای آنزمان یعنی آقای مصطفی مدنی طرفدار اصلاح طلبان شده است و با اتحاد جمهور یخواهان فعالیت می کند. ودیگری حسین زهری صاحب چندین رستوران در پاریس بود که مسئول کمیته خارج کشور اقلیت در پاریس هم بود و...»

اظهارات وی درمورد اکثر سازمانهای اپوزیسیون را به خودآنها واگذار می کنم ، پیرامون مناسبات فاطمه توکلی ودیگران نیز موضوع به خود آنها و سازمان مربوط است، اما درمورد اینکه مستشار به عبث کوشیده است هویت خودرا که حامی «اصلاح طلبان و اتحاد جمهوری خواهان » است پنهان کند بسیار جای حرف دارد. مصطفی مدنی هم حزبی ناصر مستشار و هر دو جزو مریدان فرخ نگهدار و از پایه گزاران اتحاد جمهوریخواهان ایران هستند. ناصر مستشارو مصطفی مدنی جزو امضاء کنندگان فراخوانی هستند که تحت نام «**بیانیه جمهوری‌خواهان برای اتحاد جمهوری خواهان ایران**» در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۲ برابر با ۱۵ مه ۲۰۰۳ برای تشکیل این جریان وابسته به جناح «اصلاح طلب» و حزب مشارکت منتشر شده است. حال چگونه آقای مستشار هم حزبی خودرا بجا نمی آورد؟! چرا مستشار نمی گوید که «یکی از طرف های دعوای آنزمان یعنی آقای مصطفی مدنی» اکنون هم مسلک من (ناصر مستشار) شده است و هردو امیدوارانه منتظریم تا رژیم جمهوری اسلامی ایران از طریق حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی «اتحاد» مارا تکمیل کند و جمع ناهمگون مارا به سر منزل مقصود هدایت کند! این اطلاعیه هنوز هم در اینترنت به همین نام وجود دارد و علاقمندان

می توانند اصل متن را در پیوند http://jomhouri.com/a/01ann/000426.php ملاحظه نمایند.

در مورد «اقلیت» و شخص حسین زهری (رفیق بهرام) نیز به لحاظ اطلاعات موثق و جامعی که در اختیار دارم، ثابت می کنم که این اظهارات فقط به قصد خدمت به رژیم جمهوری اسلامی ایران منتشر شده است ونه چیز دیگری.

مستشار ادعاکرده است که «حسین زهری صاحب چندین رستوران در پاریس بود» اثبات این ادعا کار چندان دشواری نیست . چراکه وجود رستوران و یا فرش فروشی ویا مشاغلی ازاین قبیل چیزی نیست که بتوان آنرا از انظار عموم پنهان کرد. حتما اگر رفیق بهرام در هر زمانی صاحب رستورانی در پاریس بوده ، ناصر مستشار آنرا می شناسد، ویا سند و مدرکی دال بر هر نوع مشارکت رفیق در این قبیل کارها در اختیار دارد. بنابراین جا دارد بدون درنگ اسناد آن را منتشر کند، یا حداقل آدرس رستوران ها رابه اطلاع مخاطبینش برساند تا معلوم شود در گذشته و حال این رستورانها به چه کسی تعلق داشته است. درغیر اینصورت جای شکی نیست که وی خودرا لو داده و در زمره همان بی شرفهایی است که در خدمت به رژیم جمهوری اسلامی ایران برای بی اعتبار کردن نیروهای اپوزیسیون به این یا آن نیش می زند.

اگر چه به اعتقاد نگارنده داشتن رستوران ، فرش فروشی ویا مشاغلی ازاین قبیل نقطه قوت سازمانهای اپوزیسیون می باشد ولی وقتی اینگونه اظهارات به سبک مستشار و به قصد خراب کردن افراد ویا سازمانهامطرح و درج بیرونی می یابد، موضوع کاملا معنی و مفهوم دیگری به خود می گیرد. جای شکی نیست که اگر نیروهای اپوزیسیون بتوانند با دست زدن به این قبیل کارها بودجه مبارزاتی خودرا تأمین کنند ، کاملا شرافتمندانه است و صدالبته غیرقابل قبول، اگر برای تأمین نیازهایشان دست به سوی دول خارجی دراز کنند و درازاء دریافت کمک مالی به آنها وابسته شوند.

زدوبندهای دولت فرانسه و رژیم جمهوری اسلامی ایران بر سر فعالیت سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در فرانسه

پس از گفتگوهای مفصل با رفقای فدایی و منابع دیگر به تحقیق اظهار می دارم : درسال ۱۹۹۵ دولت فرانسه در یک بند وبست بارژیم جمهوری اسلامی ایران ، رفقای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در فرانسه را تحت تعقیب قرار داد، ازآن هنگام تاکنون بیش از ۱۴ سال می گذرد. موانعی که دولت فرانسه در دوره ژاک شیراک به قصد محدود کردن فعالیتهای این رفقا ایجاد کرد بخاطر سرسختی آنها در ارتباط با مواضعی بود که در مقابل رژیم جمهوری اسلامی ایران در پیش گرفته اند. این رفقا باشهامت تحسین برانگیزی توانستند با پوشش قراردادن یک صرافی به داخل دستگاه اطلاعاتی رژیم در فرانسه نفوذ کنند و به اسناد و مدارک بسیار باارزشی دست یابند. تعدادی از عناصرجاسوس بین اپوزیسیون را شناسایی کنند، به اطلاعات محرمانه ای درمورد کمکهاوقراردادهای اقتصادی و نظامی دولت فرانسه با رژیم جمهوری اسلامی ایران دست یازند، روابط محرمانه ایکه در دوره هاشمی رفسنجانی با آمریکا واروپا برقرار شده بود را به خبرنگاران خارجی درز دهند، اسناد فروش نفت عراق توسط سپاه پاسداران ایران را منتشرکنند، اسرارفروش رآکتور اتمی – صنعتی فرانسه به رژیم ایران ، همچنین فروش رادارهای رازیت فرانسه به این رژیم را برملا کنند،اسناد مربوط به بانک بن لادن که در سودان تأسیس شده بود و رژیم جمهوری اسلامی ایران برای خریدهای تسلیحاتی از طریق این بانک گشایش اعتبار می کرد را افشا نمایند، اسامی چهارده نفر از مأمورین جمهوری اسلامی و قاتلینی را که بعضا

درترورنیروهای اپوزیسیون ایران درفرانسه نقش داشتند و اکثرا در سفارت رژیم درپاریس بطور غیر قانونی مستقر بودند را منتشرکنند و ده ها موارد دیگر.

کاملا قابل درک بود که تداوم فعالیتهای آنها دراین چارچوب مورد اعتراض شدید دولت فرانسه قرار گیرد. درفاصله زمانی ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۵ بارها این رفقا به بهانه های واهی توسط دستگاه قضایی فرانسه تحت تعقیب قرارگرفتند. هنگامیکه اینگونه اقدامات بی ثمر ماند، در یک اقدام هماهنگ بین دولت فرانسه و رژیم جمهوری اسلامی ایران ، سفارت رژیم در فرانسه از رفقای فدایی شکایت رسمی کرد. برخلاف اظهارات تنی چند از افراد ناآگاه ازاین حقیقت ، شکایت توسط نمایندگی سیاسی رژیم در فرانسه (حمید رضا آصفی سفیر وقت رژیم) صورت گرفته بود ونه هیچ بانک ویا نهاد مالی رژیم. از اینرو پرونده رفقا درکادر سیاسی و توسط قاضی ضد تروریست فرانسه دردست تحقیق بود، هرچند دو رژیم ایران و فرانسه تبانی کردند تا برای مطرح نشدن مسائل سیاسی و جلوگیری از وارد شدن خبرنگاران و آگاهی از اسرار این پرونده ، علت شکایت را مسئله مالی عنوان کنند.

درسال ۱۹۹۶دولت فرانسه برای جلوگیری از انتشار بیرونی اسنادی که در اختیار فدائیان خلق بود، تمام اتهامات وارده را بطور موقت باطل کرد. مجددا رفیق بهرام (حسین زهری) و چند نفر دیگراز همرزمان وی به فرانسه بازگشتند. ادامه حضور و فعالیت آنها به این امر موکول شد که در ازاء قطع انتشار اسناد علیه دولت فرانسه ، همچنین عدم انتشاراسناد مربوط به روابط فرانسه و رژیم ایران ، رژیم نیز از شکایت خود صرف نظر نماید. این پیشنهاد مورد توافق رفقای فدایی قرار نگرفت و رفیق بهرام صراحتا به آنها گفته است ما تمام اسنادی را که علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران در اختیار داریم منتشر می کنیم ، حتی اگر منافع فرانسه را به خطر اندازد. نتیجه سرسختی رفقا این شد که از آن هنگام رفیق بهرام به مدت ۱۴ سال تحت تعقیب بین المللی قرار گرفت. این شرایط تا هنگام روی کار آمدن سرکوزی رئیس جمهور جدید فرانسه ادامه داشت و سرانجام به دستور دولت جدید فرانسه تمام اتهامات و دستور تعقیبها باطل شد. بنابراین هنگامیکه ناصر مستشار دست به انتشار این قبیل اخبار جعلی زده و درخدمت به این یا آن دستگاه اطلاعاتی علیه رفیق بهرام (حسین زهری) نوشته است ، این رفیق هنوز قانونا اجازه ورود به فرانسه را نداشت ، چه رسد به اینکه «صاحب چندین رستوران در پاریس» باشد!

بطور قطع اگر ناصر مستشار قبل از نوشتن مقاله اش به چنین اطلاعاتی دسترسی داشت ، ضدیت خودرا علیه مسئولین سازمان چریکهای فدایی خلق به طرق دیگری نشان داده بود.آفرین به رفقای فدایی که طی ۱۴ سال نگذاشتند نه دوست از اسرارشان مطلع شود ونه دشمن .

اکنون پرسیدنی است ، چرا افرادیکه از موضوعی اطلاعات کافی ندارند به اظهارنظرو بدتر از آن به قضاوت درمورد دیگران می نشینند، چرا به انتشار اطلاعات کذب دست می زنند و چرا اگر شرافت و وجدانی دارند ، به خود زحمت تحقیق نمی دهند؟ احتیاج نیست ناصر مستشار ثابت کند چندین رستوران در فرانسه متعلق به حسین زهری است ، اگر شرفی برای نویسنده باقیمانده، یکی از این رستورانهارا نه در فرانسه که در هرجای دنیا سراغ دارد و درگذشته به نام این رفیق بوده نام ببرد.

رژه دو دیسباخ ، سردبیر روزنامه لیبرته سوئیس در کتابی که برای خبرنگاران جوان نگاشته است، درقسمت

فعالیتهای خود بخشی را به ایران و ارتباطش با رفقای فدایی اختصاص داده است . وی همان خبرنگاری است که دوسال پیش اسناد انتقال ۲۵۰ تن طلا از سوئیس به ایران را که توسط سازمان چریکهای فدایی خلق ایران منتشر شد در روزنامه های سوئیس انعکاس داد. وی در بخشی ازاین کتاب نوشته است:

« فعالین این سازمان در پاریس برای منظور خود دفتر صرافی صدیقی را تأسیس می کنند، شش نفر آنجا کار می کنند و به نوبت نقش مدیر را بازی می کنند. آنها مشتریهای خودرا خوب بر انداز می نمایند ، یک ریشوی اسلامی ، یک انگلیس زبان کراواتی ، یک فرانسوی زبان شریف و غیره...به تدریج اعتماد شرکتهای فرانسوی و سفیر ایران در پاریس را جلب می کنندو روابط ویژه ای با اشتری لرکی مدیر بانک سپه بر قرار می کنند. فعالین می دانند که این شخص همچنین یکی از مسئولین اطلاعاتی جمهوری اسلامی در فرانسه است.

من یکی از رهبران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که اورا به نام بهرام (حسین زهری) خطاب می کنیم می شناسم ، درزمان شاه مدت ۵ سال در زندان بوده است. سه بارهم از دست قاتلین جمهوری اسلامی در فرانسه جان سالم به در برده است. او موفق می شود با پرداخت پول به اشتری مدیر بانک سپه با وی در ارتباط قرار گیرد. درمقابل ، اشتری به دفتر صرافی صدیقی مشتری معرفی می کند و اطلاعات ذیقیمتی بخصوص در باره پناهندگان ایرانی مقیم اروپا که با رژیم اسلامی به توافق رسیده اند در اختیار او می گذارد. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران علاوه بر آن مطلع می شود که در شعبه بانک سپه در پاریس مقدار بسیار زیادی از سنگهای قیمتی برای پشتوانه و ضمانت خریدهای تهران از فرانسه نگهداری می شود.

ناگهان مخالفین جمهوری اسلامی دفتر صرافی صدیقی را تعطیل می کنند و اشتری لرکی را با خود به زندگی مخفی می کشانند. سازمان فدایی با انبوهی از اسناد مخفی در برگیرنده روابط تهران – پاریس به فعالیت اصلی خودشان باز می گردند.... رهبران ایران عصبانی هستند و به فرانسه فشار می آورند تا این عده را که در روابط تجاری آنها سنگ اندازی می کنند در تنگنا قرار دهدو آنان را به سکوت وادارکند... فعالین که از سوی سرویسهای مخفی ایران (ساواما) مورد تهدید قرار گرفتند سرانجام فرانسه را ترک می کنند اما این رفتن مانع از آن نمی شود که از افشاگری اسناد زیادی که در مورد تجارت پر رونق فرانسه – ایران در اختیار دارند خود داری کنند. فروش موشک ، رادارهای مخابراتی ، ایرباس، کارخانه پژو۴۰۵ ، مترو ، تأمین برق تهران ، استقرار بخش قابل توجهی از شبکه تلفن ایران ، در اختبار گذاشتن دو بندر ایرانی به فرانسویها ، عقد قرارداد با توتال ، الف آکیتن و...»

شاید برای مستشار که هیچوقت درگیر یک اقدام جدی علیه هیچ حکومتی نبوده، انتشار این قبیل اسناد و انعکاس آن ، آنهم توسط معتبرترین روزنامه های سوئیس وسایر دول اروپایی و آمریکایی کار آسانی باشد، اما آنها که درگیر پراتیک اجتماعی هستند بخوبی ارزش اینگونه اقدامات و فداکاریها را درک می کنند.

به قول مولانا

مه فشاند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر طینت خود می تند

حمید رضا الماسی – هشتم ماه مه ۲۰۰۹